

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ.» (الروم، ۲۲)

مقدمه

غار تگر و چپاولگر نخست

هنگامیکه یکصد و بیست سال پیش « بین ۱۸۸۶-۱۸۸۴ میلادی / ۱۲۶۵-۱۲۶۳ شمسی / ۱۳۰۷-۱۳۰۵ قمری » هیأت باستان شناسی فرانسه تعداد سیصد و بیست و هفت صندوق اعم از طلا و نقره و سنگهای قیمتی ، مجسمه ها ، سنگ نوشته ها و بطور کلی انواع و اقسام آثار باستانی و اشیاء ارزشمند از شهر شوش یعنی پایتخت باستانی ایلامیان را به کشتی جنگیشان بار کردند و بردند در این کشور هیچ هنگامه ای بوجود نیامد و هیچ اعتراضی به دنبال نداشت؟؟

البته آن زمان ، در شهر شوش که روزی بهشت ایلام بود حتی یک خانه هم نبود ، و جز قبرستان و مقبره و تشکیلات دانیال نبی چیزی دیگری به چشم نمی خورد ، اگر چه ایلات چادر نشین زمستانها از منطقه شوش بعنوان قشلاق استفاده می کرده اند:

« ده روز بعد در لنگرگاه بوشهر سیصد و بیست و هفت صندوق به وزن پانصد تن در انبارناو (سانه) جا گرفتند ، باری که برای حمل آن متحمل این اندازه دردسر و مشقت

شده بودیم، یک اشکال سیاسی که در آخرین ساعات برای ما ایجاد شد نزدیک بود مانع حمل و نقل شود، ولی رفتار عاقلانه شیخ که پیروزمندانه به فیلیه برگشته بود با کمک نیروی افسران و ملوانان فرانسوی راه را هموار کرد و موانع را از جلوی پا برداشت، ما به قیمت کاری مصرانه که با سرسختی انجام گرفت و هرگز کسی به مشقات و تلخی آن شک نخواهد کرد، گنجینه باستان شناسی را که نمی توان قیمتی برای آن تعیین کرد بدست آوردیم». (مادام ژان دیولافوا، کتاب سفرنامه، خاطرات کاوشهای باستان شناسی شوش ص ۳۰۹ و ۳۰۸)

آنچه در بالا به نظرتان رسید از فرانسویان صاحب رُسناس و مدعیان آزادی و آزادیخواهی بود، با این وصف از گفته هایشان انتظار تشکر نسبت به زحماتشان استنباط می شود.

غار تی دیگر از شوش

در تاریخ ۱۹۳۴ میلادی برابر با ۱۳۱۳ خورشیدی، دانشمندان، محققین، و باستان شناسان به اصطلاح آمریکایی در حین غارت و چپاول تخت جمشید در یکی از حفاریها در قسمتی از استحکامات آن، علاوه بر آثار باستانی از قبیل طلا و نقره و جواهرات و سنگ نوشته های مختلف، تعدادی (۳۰) هزار و اندی لوحه که به زبان و خط ایلامی بود جمع آوری کرده و به آمریکا برده و تحویل دانشگاه شیکاگو دادند؛ در این مورد هم کسی اعتراض نکرد و شاید دلگیر هم نشد.

سخنی از آشور بانیپال غارتگر دیگر شوش

آشور بانیپال^۱ (۶۸۸-۶۳۳ ق.م.) که بابل را فتح کرده بود، عیلام را نیز که تحت تابعیت هالتاش^۲ شاه این مملکت بود فتح کرده و او را از سلطنت خلع کرد، و چون در حدود سال (۶۴۰ یا ۶۳۹) ایلامیها در صدد بدست آوردن استقلال برآمدند، سپاه آشور بسرعت تمام مملکت را اشغال کرد، و با بی‌رحمی هرچه تمامتر دست بقتل و غارت فراوان زد. روشنفکران و طبقه برگزیده ملت را تا سامره تبعید کرد، و سراسر شوش که بدون جنگ تخلیه شده بود، ویران گردید. به افتخار این فتح بزرگ، متنی بقرار زیر از آشور بانیپال باقی است:

« من شوش، شهر بزرگ مقدس، مسکن خدایان
ایشان، مأوای اسرارایشان را بنا بخواسته آشور^۳ و ایشثار فتح
کردم، وارد کاخهایش شدم و با شادی و بشارت در آنجا
اقامت گزیدم. در گنجهایش را گشودم که در آنها طلا و
نقره خواسته و مال فراوان بود. آنچه را که شاهان پیشین تا شاه

۱ - Ashurbanipal، در زمان حکومت وی بر آشور، مملکت چه از لحاظ فرهنگ و تمدن، و چه از لحاظ قدرت سیاسی و نظامی به اوج عظمت خود رسیده است. وی گذشته از سراسر بین‌النهرین مصر، فنیقیه، فلسطین، سوریه و ایلام را نیز در تصرف داشته است. (م.).

۲ - huban Haltash.

۳ - Ashur، خدای آشور صفحه گرد بالدار که منظور همان خورشید باشد، مجسم شده است وی قبل از هر چیز جنگجویی است که شاهان و سپاهیان را در نبردها حمایت و محافظت می کرده. رب‌النوع ایشثار دستیار وی بوده است.

کنونی عیلام در آنها گردآورده بودند ، و تا به حال هیچ دشمنی ، بجز من بر آنها دست نیافته بود ، به منزله غنیمت در تملک گرفتم . طلا و نقره ، خواسته و مال سومر ، آکاد و کاردونیاش karduniash (بابل) که شاهان پیشین عیلام مکرر غارت کرده و به عیلام آورده بودند ... زینت آلات ، نشانهای سلطنتی ، سلاحهای جنگی... همه ااثاثه قصورشان که (شاه) روی آنها جلوس می کرد ، می خوایید (ظروف) که در آن غذا می خورد... آنها را بمنزله غنیمت بمملکت آشور آوردم. من زیگورات شوش را از آجرهایی که با سنگ لاجورد لعاب شده بود ، من (نوعی) تزئینات بنا را که از مس صیقلی یافته ساخته شده بود شکستم. شوشیناک ، خدای اسرارآمیز که در مکانهای اسرار آمیزی اقامت دارد ، و احدی ندیده است که او چگونه خدایی می کند ، سومودو Sumudu ، لاگامار Lagamar این خدایان و این الهه ها ، با زینت آلاتشان ، ثروتشان ، ااثاثه شان و روحانیانشان (همه را) بعنوان غنیمت بمملکت آشور آوردم ، سی و دو مجسمه سلطنتی را که از طلا و نقره و مس ریخته و با مرمر سفید (تراشیده شده) بود ... به مملکت آشور آوردم . تمام شدوها Shedu (دیوان) و لاماسوها Lamasu ، نگهبانان معابد را بدون استثنا از بین بردم (مجسمه های)

گاوهای نر خشمناکی را که زینت بخش درها بودند، از جا
 کندم ، عیلام را با خاک یکسان کردم ، و خدایان والیه‌هایش
 را بیاد یغما دادم ، سپاهیان من وارد بیشه‌های مقدسش شدند ،
 که هیچ بیگانه‌ای از کنارش نگذشته بود اسرار آنها دیدند و
 با آتش سوختندش من قبور پادشاهان قدیمی و
 جدیدش را که از ایشتارپروردگار من نهرا سیده بودند، و به
 پادشاهان و پدران من صدمه رسانیده بودند ، ویران و
 متروک ساختم ، (اجساد) آنها را در معرض خورشید
 قرار دادم ، و استخوانهایشان را به مملکت آشور آوردم. من
 از اتمو Etimmu هایشان (ارواح خدایان) آرامش و راحتی
 را با جلوگیری از تقدیم هدایای تدفینی و آشامیدن مشروب
 به افتخار آنان ، سلب کردم. من در فاصله یک ماه و بیست و
 پنج روز راه ایالت عیلام را تبدیل به یک ویرانه و صحرای لم
 یزرع کردم . من در دهنش نمک و سیلهو Silhu پرورندام.،
 من دختران شاهان ، زنان شاهان ، تمام خانواده قدیمی و
 جدید شاهان عیلام ، شهر بانان و شهرداران دهاتش ... تمام
 متخصصین بدون استثنا، ساکنین مرد و زن ... چهارپایان
 بزرگ و کوچک را که تعدادشان از ملخ بیشتر بود ، به منزله
 غنیمت به مملکت آشور فرستادم ... خرهای وحشی، غزالها،
 تمام حیوانات وحشی (بدون استثنا) از برکت وجود من

(در شهرهای آن) به راحتی زندگی خواهند کرد. ندای انسانی
(صدای) سم چهارپایان بزرگ و کوچک، فریادهای شادی
بدست من از آنجا رخت برپست^۴.

ایلام هنوز آنقدر قابلیت و ظرفیت داشت، که از لابلای خاکسترهای خود باردیگرتجلی کند، ومجدداً جهانی را روشن کرده، و تمدن خود را امتداد بخشد، و بازهم شوش رابهشت روی زمین گرداند، چنانکه بارها درطول تاریخ حیات خود، افتاده و برخاسته بود و چنین هم شد، ایلام باز هم سعادت و تعالی یافته و بهتر ازسابق راه ترقی و تمدن عالی و فوق العاده خود را استمراربخشید، اما غافل از اینکه مارخوش خط و خالی را در دامن خود می پرورد، یعنی قوم و قبیله‌ای (یهود) که در پناه سروری و امنیت ایلام ظاهراً غنوده، ولی درخفا نقشه های خطرناک خود را علیه آنان طرح ریزی کرده و تمامی بین النهرین را با خاک یکسان کرده و آن مهد تمدن را به ویرانه‌ای تبدیل، و سپس سروران ولینعمت خودشان یعنی ایلامیان را از بیخ و بن برانداخته کاخهای چندین هزار ساله آنان را به ویرانه تبدیل کرده، و ایلام را برای همیشه ازصفحه روزگار برانداختند.

نمک به حرام ترین اقوام عالم

قومی که نمک به حرام ترین اقوام عالم است؛ چون به وسیله و در سایه و حمایت کورش کبیر خودشان را از اسارت نجات، و اورشلیم را آباد و آزاد کردند و بین النهرین را به ویرانه تبدیل کردند ولی در عوض فرزندان کورش را قتل عام و کشور او را ویران کرده،

^۴ - (کتاب تاریخ عیلام، تألیف پروفیسور پیرآمیه، ترجمه دکتر شیرین بیانی. ص ۷۱-۷۰).

خود عید پوریم (فوریم) گرفتند. (عهد عتیق کتاب استر و ضمناً در این رابطه توضیح داده خواهد شد.) ما اکنون در میان خاکسترها وجسدهای سوخته و در بین این همه آشفتگی و درهم ریختگی که متجاوزین و یغماگران و گذشت زمان بوجود آورده‌اند، در پی یافتن یک تمدن مشعشع هستیم، که برای قدردانی از این صاحبان تمدن و اربابان نخستین ایران جزئی از حق را ادا کرده باشیم. اکنون شهرشوش بحمداله آباد و مردم آن خونگرم، مهربان، مؤدب، متمدن و از هر جهت اخلاف شایسته اسلاف خود هستند. اما محققین، دانشمندان و مورخین و نویسندگان که قصد تحقیق نسبت به ایلام، خوزستان و شوش را دارند با دو کمبود مواجه می‌شوند:

کمبود مادی و کمبود معنوی:

الف) کمبود مادی: چون آثار باستانی و ابنیه‌های زیر خاکی و سنگ‌نوشته‌ها و مجسمه‌ها و هرآنچه می‌توانست تاریخ، زبان، گذشته، تمدن، تعالی، ترقی، دوست و دشمن ملتی را روشن و تعیین کند، به وسیله خارجیان به یغما رفته و غارت گردیده است و بقیت السیف آن نیز چنان با بی‌مهری و سکوت حکومتها مواجه شده است که گویا انکشاف و روشن شدن وضعیت گذشتگان بضرر آنان تمام می‌شود و یا چیزی از آنان کم خواهد کرد، لذا دست به سیاه و سفید نمی‌زنند و این مقوله را با سکوت برگزار میکنند.

ب) کمبود معنوی: مهمترین کمبود و نقصی که اکثر مؤلفین، نویسندگان و صاحبان رسائل دارند عدم تسلط و وقوف کامل آنان به زبانها و فرهنگهایی است که هزاران سال است در همدیگر مزوج و مدغم گشته است، یعنی زبان و فرهنگهای عربی، فارسی و ترکی؛ این نقص و غفلت از این موضوع گاه مسأله را بصورت مسخره و مضحک

در می آورد. به عنوان مثال: نویسندگان و صاحب نظران دین زردشت در تراجم احوال وی می نویسند که: نام مادر زردشت «دوغدو»^۵ بود که بمعنی دوشنده است «غافل از اینکه اگر کلمه «دوغدو» هزارتا معنی هم داشته باشد، یکی هم «دوشنده» نیست، چون این کلمه از مصدر «دوغماک» آمده که بمعنی تولد، زاینده، زاییده و طلوع خورشید و برآمدن ماه و بچه آوردن زن و امثال آن است.^۶ و علت این سهو و اشتباه بزرگ عدم اطلاع و لو جزئی از زبان ترکی است، نویسندگان و صاحب نظران دین و مسلک جناب زردشت هیچ فکر نکرده‌اند که زردشت آذربایجانی و اوستا و گاتها و یشتهای ترکی را چرا از هندیها بیاموزیم؟! مثل این است که العیاذ بالله کسی قرآن را بجای عربستان، مکه و مدینه بخواهد از ترجمه چینی بیاموزد و تحقیقات کند، و نداند که قرآن به زبان عربی نازل شده است.

این غفلت بحدی است که حتی متوجه نمی شوند که هرچند محتوای آیات را بشود ترجمه کرد اما اسامی خود قرآن مجید و اسامی انبیاء علیهم السلام و اماکن متبرکه را نمی شود ترجمه نمود. به فرض که گفته‌های زردشت را به زبانهای دیگر ترجمه کردند در مورد کلمات خود زردشت، اوستا، گات، یشْت و اماکن واشخاص چه خواهند کرد؟

^۵ - ص ۶ کتاب آئین زردشت، تألیف مهرداد مهرین ضمناً این موضوع قبلاً در کتاب سومر نوشته مؤلف بطور کامل مورد بررسی قرار گرفته است که خوانندگان دانشمند می توانند رجوع فرمایند.

^۶ - چنانچه گفته می شود: «آی دوغدو» یعنی ماه در آمد، «گون دوغدو» یعنی خورشید طلوع کرد، «زائو دوغدو» یعنی زن بچه زائید. (آیدین)

خنده دارتر از همه اینکه یک سری الفبای هندی و شرق دور را که در این اواخر قابل کتابت شده است بعنوان الفبای اوستایی معرفی کرده اند، که به نظرمی رسد الفبای بلاصاحب را، به دین و مسلک و کتابت با صاحب، مربوط ساخته اند!! و درمورد ایلام و کلمات، لغات و اصطلاحات مربوط به آن هم همین موضوع به چشم می خورد مثلاً وقتی می خواهند لفظ خوزستان را معنی کنند چندین صفحه کتاب را به آن اختصاص می دهند، آخر سرهم نتیجه ای بدست نمی آید، و هیچ توجه ندارند که، ایلامییان نژاداً و زبانه از اقوام سامی و نه از اقوام هند و اروپایی بوده اند بلکه از ملل و اقوام اورال آلتای بوده اند و زبانشان نیزالتصاقی و یکی از شاخه های زبان اورال آلتای می باشد، و بجای سیاه کردن چندین صفحه از کتاب، اگر کمی به زبان و فرهنگ ترکی آگاه بودند، می دانستند که «خوز» در زبان و فرهنگ ترکی به معنی آقا، سید، سرور، بزرگوار و خوزئین به معنی مالک و ارباب می باشد، اکنون و امروز هم این کلمه در زبان ترکی، مصطلح و مستعمل بوده و کاربرد روزمره ای دارد، در این صورت خوزستان به معنی سرزمین آقایان و سروران و بزرگواران می باشد. حتی در محاورات ترکی رسم و معمول است که اگر کسی تکبر بی جا نماید و بخواهد خود را مثلاً صاحب مقام و شخصیت نشان دهد و نخوت و فزونی برخود بندد که در اصل صاحب چنین صفتی نیست، به طعنه و مسخره به او خواهند گفت: «**خوزولانما**» یعنی بتو نمی آید که بخود آقای و شخصیت ببندی و چنین ادعایی داشته باشی.

البته قصد ما در این مقدمه بحث الفاظ نیست، و آن در جای خود خواهد آمد فقط منظور این است که عدم اطلاع از یکی از فرهنگ و زبان خاورمیانه یعنی عربی، فارسی، ترکی که سالیان سال درهم ادغام شده اند، سبب به بیراهه رفتن چه کسانی می شود لذا:

لازم است هر صاحب قلم قبل از دست گرفتن قلم زبان خود را اصلاح و تکمیل کند تا نوشته و مکتوبات وی مضحک و بی معنی نگردد.

سهو و اشتباه بزرگ

نویسندگان، مورخین، باستان شناسان و حتی محققین گمان کرده اند که هخامنشیان در شیراز که امروزه تخت جمشید خوانده می شود در ابتدا و بی هیچ سابقه ای کاخ و مقبره و غیره ساخته اند و حال آنکه چنین نیست، بلکه این ساخت و سازها یی است که از نخستین سلسله ایلامیان شروع شده تا به آخرین سلسله ایلامیان که هخامنشیان باشد رسیده است و تمامی این قلاع و زیگورات و کاخها و مقابر در شوش، چغازنبیل، هفت تپه، شیراز، پاسارگاد، کاملاً شبیه یکدیگر می باشد. و اختصاص برخی از اینها به ایلامیان و برخی به دیگران سهو و اشتباه است. لازم به ذکر است که رسوم، عادات، اعتقادات، مراسم تدفین و اعتقادات مذهبی هخامنشیان با ایلامیان قدیم یکی است و هیچ گونه تفاوتی در بین آنان نیست چنانکه در همین کتاب در جای خود توضیح داده شده است. و هرگونه ایجاد اختلاف از ناحیه تشکیل دهندگان «پوریم» است. که ایرانیان را قتل عام کرده اند و هنوز هم که هنوز است در شوش یک یهودی بنام حضرت دانیال حکومت می فرماید.

سنگ نوشته های جعلی

برای پرده پوشی به قتل عام ننگین تاریخ خواستند با تفرقه بین اقوام مختلف ایلامی سنگ نوشته هایی جعل کنند تا افکار آیندگان از این قتل عام منحرف شود. و از آن گذشته

تاریخ و داستانهای جعلی و کاذب از زبان اروپاییان ترتیب دادند تا بلکه این جنایت هولناک فراموش گردد. معه‌ذا جدا کردن هخامنشیان از ایلامییان که با عوام فریبی صورت گرفته و آوردن اسکندر برای آتش زدن تخت جمشید در حقیقت یک دستبرد فریب کارانه در تاریخ است که، سنگ نوشته‌ها و کتیبه‌های بیستون همه را نقش بر آب می‌کند.

با انقراض حکومت و سلطنت سلسله هخامنشیان، حکومت و سلطنت چندین ساله ایلامییان به کلی منقرض گردید چون هخامنشیان آخرین سلسله از ایلامییان بودند که با توطئه و طرح یهود، بین‌النهرین را ویران و اورشلیم را آباد کردند؛ لذا با نقشه قتل عام ایرانیان در زمان خشایارشا که عید پوریم نام گرفت به منظور خود رسیدند.

آنانی که هخامنشیان را جدا از ایلامییان می‌دانند معلوم می‌شود که چندان اطلاع و دانشی از تاریخ و زبان‌شناسی ندارند و از قرائت کتیبه‌های داریوش در بیستون و غیره عاجزند.

چون اولاً: تمامی اسامی و الفاظ مربوط به هخامنشیان اعم از اشخاص و اماکن از قبیل هخامنش، کورش، داریوش، آرش، شوش، چیش، پیش، اردشیر، ارشام، ار، آر، آریا، ویشتاسب، لهراسب، پارس، پارسه، شیراز، خوز، خوزستان، اهواز، کمبوجیه، ماد، جم، جام، جوم، اخت، تخت، تاختا، شر شید، شد، تخت جمشید و هر لفظ و کلمه و اسم اشخاص و اماکن از هر قبیل، تماماً ایلامی می‌باشد و ما در باب لغات آنها را معنی کرده و نحو و صرف و ریشه همه آنها را در همین کتاب توضیح داده ایم.

ثانیاً: در کتیبه بیستون آنجا که داریوش نسب خود را توضیح می‌دهد و پدران خود را می‌شمارد، هیچ‌نمی‌گوید که از کجا آمده و کجایی می‌باشد چون خود ایلامی بوده و نیازی به آن نبوده است و حتی گفتن اینکه کجایی بوده و از کجا آمده است، بی‌مزه و خنک می‌بوده است چون همه می‌دانستند که ایلامییان مانند سومریان مردم خود منطقه هستند.

ثالثاً: کتیبه های بیستون با سه زبان نوشته شده است؛ ایلامی، آشوری و آرامی. کسانی که اطلاع و دانش زبان شناسی ندارند، آرامی را به عنوان زبان هخامنشی تلقی می کنند و حال آنکه زبان آرامی یکی از لهجه های دور و محلی زبان عربی است و زبان مادری هخامنشیان، ایلامی بوده است. و آوردن زبانهای دیگر در کتیبه برای این بوده که متکلمین آن زبانها نیز در جریان ماقع و فتوحات داریوش باشند و به همین علت است که در کتیبه ها نخست زبان ایلامی درج شده است - چون زبان خود داریوش بوده است - و زبانهای دیگر از قبیل آشور، آرامی، و اکدی و غیره به عنوان نافله و حاشیه آورده شده است. بنابراین جدا کردن هخامنشیان از ایلامیان، دلیل و برهان جهل بر تاریخ نادانی بر زبان شناسی و عدم اطلاع از معانی و مفاهیم کتیبه های بیستون می باشد و برای مزید اطلاع به کتب لغت شناسی ایلامیان مراجعه شود.

ذاکری